



بیاد فرمانده جنگل چریک فدائی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی پور

از سحر تا ظهر خونین چریک

با آغاز حرکت انقلابی و نوین چریکهای فدائی خلق ایران در سالهای 49 - 50 (سیاهکل و دیگر شهرها)، فضای ایران آکنده از طنینی پرطپش گشت: طنین پرشکوه آغاز مبارزه مسلحانه. اینک سرآغاز جنبش نوین خلقهای ایران بوسیله مردان و زنانی پایه گذاری می شد که پیشاهنگ راستین خلقند و این اصل را ثابت کرده اند که: "پیشاهنگ نمی تواند پیشاهنگ واقعی باشد مگر اینکه چریک فدائی خلق باشد".

در سپیده دمان یک صبح بهاری سال 52 رفیق محمد بدون خداحافظی از فرزند و همسرش از محیط خانواده پا فرانهاده تا دنیای بزرگتری را درآغوش کشد. دنیای والای فدائی و برای رهائی خلق و در راس آن پرولتاریا، این جهش با ملاقات رفیق کبیر حسن نوروزی انجام پذیرفت و بدین گونه رفیق "مسعود" دور از چشمان هرزه گرد ساواک و پلیس امپریالیستی شاه زندگی انقلابی را آغاز کرد. قبل از این در تماس با رفیق کبیر صبوری (بهروز) با " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" ارتباط داشت. ضربات سال 50 برای چندماه باعث قطع ارتباطش با سازمان گردید. رفیق مسعود در این مدت با تلاش پیگیرانه و مصمم به قصد ارتباط گیری آتی با "سازمان" به سازماندهی رفقائی که با پاکبختگی تمام آماده نثار تن و جان خود برای رهائی ستمدیدگان بودند، اقدام نمود. این رفقا هشت تن بودند که با آگاهی به تئوری ظفرنمون مارکسیسم - لنینیسم، در شرایط آغاز جنبش نوین انقلابی درجهت اقدام به مبارزه مسلحانه و پیوند یافتن با چریکهای فدائی خلق حرکت می کردند. این رفقا در دو تیم چریکی در قائم شهر(شاهی سابق) و بابلسر استقرار داشتند. مسئولیت یک تیم بعهد چریک فدائی خلق رفیق شهید عباس کابلی بود و رهبری تیم دیگر را رفیق مسعود بعهد داشت. عملیات انفجار کازینوی بابلسر و دیگر

اقدامات تدارکاتی و تبلیغاتی با تراکم خوب و کوشش مداوم در شهرهای شمال انجام می گرفت. در اواخر تابستان 51 در حالی که سازمان در جریان بازسازی ضربات آن دوره بود، شایستگی کلیه رفقای هم گروه رفیق مسعود در پیوستگی به "سازمان" تایید گردید. با پیوستن این رفقا بویژه در آن مقطع، قدرت آتش، توان تشکیلاتی و دریک کلام استحکام "سازمان" فزونی قابل ملاحظه ای یافت. پراتیک واحد رفقای شهیدی چون مسعود، عباس کابلی، خسروی اردبیلی(داداشی)، محسن نوربخش، حق نواز، خراط پور، لنگرودی و... در کنار رفقای کبیری چون حسن نوروزی، علی اکبر جعفری و حمید اشرف و... بخوبی بیانگر این امر است که چه خشم و آتشی می توانست برپا شود و شد، (سلسله عملیاتیهای سالهای 51 - 53). رفیق مسعود بعد از مدتی فعالیت در تهران و اصفهان و ... به همراه چریک فدائی خلق رفیق ایرج سپهری که پس از بازگشت از فلسطین با سازمان تماس گرفته بود، برای سازماندهی امر تدارکات و روابط انترناسیونالیستی "سازمان" عازم فلسطین شد.

در افق فلات:

دو چریک، دویار خلق با عبور از صحراهای سوزان مرزهای جنوبی میهن خود، بعبور از موانعی چون بی آبی مداوم، گرسنگی، مامورین "استخبارات"، شرطه های گوناگون و مشکلات دیگر در کنار خلق فلسطین قرار گرفتند تا به اجرای وظیفه ای مضاعف، در جهت جنبش انقلابی خلقهای ایران و فلسطین خاطره ابوالعباس(رفیق صفائی فراهانی) را دوباره زنده سازند. در اولین باری که رفقا عازم فلسطین بودند توسط مامورین دولت عراق جهت شناسایی و بازجویی به زندان برده می شوند. رفیق مسعود در زندان بخاطر رفتار غیرانسانی مامورین امنیتی عراق با یک زندانی عراقی اعتراض می کند که مامورین امنیتی چندنفره به رفیق هجوم می آورند او را مورد ضرب و شتم قرار می دهند، بنحوی که رفیق بی هوش می شود. بعد از اینکه هویت رفیق برای آنان روشن گردید از این واکنش اصولی و انسانی تحت تاثیر قرار گرفتند. حماسه ها و شخصیت والای این دو چریک فدائی، ابوسعید (ایرج سپهری) و ابوجمال(رفیق مسعود) را تمامی سازمانهای انقلابی منطقه و یاوران واقعی خلقها از فلسطین تا ظفار، از یمن تا سوریه به یاد دارند. کلیه چریکهای فدائی خلق که از سال 53 به بعد به جنبشهای انقلابی فلسطین و ظفار می پیوستند همگی از رهبری ابوجمال(مسعود) برخوردار بودند. هنگامی که جنگ اکتبر 1973 آغاز شد در راس تعدادی از چریکهای فدائی خلق و از جمله فدائیان فلسطینی در کنار خلق قهرمان فلسطین مبارزه کرد. روحیه عالی و شهامت انقلابی ابوجمال و همزمانش در یاد همزمان فلسطینی شان که در آنزمان در "جولان" می جنگیدند همواره زنده است. نامهای ابوجمال و ابوسعید دوناام برجسته ای است که در کنار نام ابوالعباس بیانگر روحیه انترناسیونالیستی چریکهای فدائی خلق ایران می باشد. رزمندگان قدیمی فلسطینی همواره با احترام از آنها یاد می کنند و آنها را شهدای خود نیز می دانند. در سال 53 رفیق مسعود طی سفری که به یمن داشت با رهبران انقلابی یمن و عمان دیدار کرد. از نتایج این دیدار اتخاذ تصمیم درباره اعزام رفقائی از "سازمان" جهت آموزش و شرکت در جنبش انقلابی، استفاده از فرستنده رادیویی و گشایش دفتر نمایندگی رسمی "سازمان" در عدن بود که بنوبه خود تاثیر شایانی در گسترش روابط بین المنلی و ارتباط خارجی "سازمان" داشت. رفیق مسعود بحکم مسئولیتش (رهبری شورایعالی بخش خارج "سازمان") در استفاده از رادیوی "میهن پرستان" که به کوشش هواداران جنبش مسلحانه ایران ایجاد شده بود، نقش ویژه ای داشت. پس از بررسی های اولیه رفیق مسعود طرح ایجاد ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور را براساس نیازهای آندوره به

"سازمان" ارائه داد که با تصویب آن طرح ارگان مذکور بطور عملی کار خود را آغاز کرد. براساس طرح مذکور "سازمان" علاوه بر دخالت مستقیم در رهبری جنبش دانشجویان و دانش آموزان هوادار و ایرانیان مقیم خارج از کشور توانست رابطه نزدیکی با نیروها و جنبش های آزادی بخش منطقه و جهان برقرار نماید. کمک های انقلابی اعم از مادی و تجربی را که در چهارچوب روابط انترناسیونالیستی در اختیار "سازمان" و یا بالعکس از سوی "سازمان" در اختیار آنها قرار می گرفت کانالیزه نماید.

پیش از سال 55 گروهی معروف به "ستاره" در یک پروسه تجانس با "سازمان" قرار داشت. در طی مبارزه ایدئولوژیک این جریان با "سازمان"، رفیق مسعود تضادهای اساسی میان نظرات این گروه و "سازمان" یافت. در نتیجه با قاطعیت یک چریک فدائی، با ایمان براه سرخ فدائی و در دفاع از میراث های گرانبهای سیاسی و ایدئولوژیک، در مقابل این جریان انحرافی ایستاده و طی یک دوره مباحثه و مبارزه آنها را که حتی با قبضه کردن امکانات "سازمان" بنفع گروه خود قصد تحت فشار قرار دادن "سازمان" را داشتند، افشاء و طرد نمود.

در سال 55 سازمان متحمل یک رشته ضربات می شود. بعد از درگیری حماسی مهرآباد که طی آن ده تن از رهبران و کادرهای "سازمان" چندین ساعت با مزدوران شاه که بانبروی زیاد و سلاحهای نیمه سنگین و حتی هلی کوپتر خانه مسکونی چریکها را مورد یورش قرار دادند در نبرد بودند و همگی شهید شدند، رژیم مزدور شاه اعلام کرد که رفیق محمد حرمتی پور نیز در این درگیری به شهادت رسیده است. این دروغ رژیم شاه ناشی از ترس و وحشت رژیم های مزدور امپریالیسم از چریکها و رزم آنهاست. وقتی شناسنامه رفیق که بهمراه رفیق دیگری بود بدست آنها افتاد با خوشحالی و شتابزدگی باصطلاح پایان کار چریکهای فدائی خلق را اعلام کردند و با این کار سرانجام خود را بی آبرو ساختند. بعد از جریانات و ضربات سال 55 بار دیگر ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور بکار خویش ادامه داد. در آغاز رفیق مسعود و بعدها با همکاری رفیق اشرف دهقانی مسئولیت ارگان مذکور را تا آستانه قیام برعهده داشت. نبض زندگی انقلابی مسعود در طی فعالیت در خارج از کشور باضربان زندگی "سازمان" در داخل نواخته می شد. اوج و فرود حرکات "سازمان" و جنبش با انعکاسی مستقیم تاثیر ژرف خود را در افق دید رفیق برجای می نهاد. در طی یک مکاتبه قبل از ضربات سال 55 رفیق مسعود نسبت به انباشتگی زیاد تیمهای چریکی در شهرها و لزوم گسترش مبارزه مسلحانه به روستاها(جنگل) به رفیق کبیر حمید اشرف هشدار داد که متاسفانه این هشدار بجا و حیاتی کارساز نیامد و سیر حوادث آتی درستی پیش بینی های رفیق را آشکار کرد. همچنان که با انتشار پیام دانشجوی شماره 3 در آذرماه 56 که در آن با شیوه ای غیراصولی و بی پرنسب خط مشی "سازمان" تغییر یافته اعلام گردید، رفیق مسعود به عینه کیفیت نزولی "سازمان" را دریافت و آینده فلاکت بار آنرا پیش بینی نمود. به رفقای "سازمان" اعلام داشت که "باید از نوسازمان بسازیم" که با انتشار کتاب "شرایط عینی انقلاب" قدم در راه این اعتقاد اصولی نهاد. درعین حال رفیق بارها و بارها از رهبران اپورتونیست سازمان درخواست می کند که جهت بحث و مبارزه ایدئولوژیک به میهن مراجعت کند اما به بهانه های گوناگون موافقت نمی شود.

ظهر خونین:

آهسته آهسته ناله ها فریاد گردید و زره زره اعتراضات، تظاهرات و درگیری توده ها در گرماگرم مبارزه ضدامپریالیستی به سیلاب آهن و آتش تبدیل شد. خشم خلق در 21 - 22 بهمن ماه 57 شکوفا گشت و قیام رخ

نمود. چریک فدائی به یمن مبارزه چندین ساله در جریان اوجگیری مبارزات توده ها و قیام، با اقبال عظیم توده ها روبرو گشت. گل بوته های خونین در گوشه و کنار خیابانها، شکنجه گاهها اکنون در بستان رزم توده ها گل آذین می بست. اما همه اینها از دید تیزبین چریک فدائی خلق، رفیق مسعود شرایط حال بودند که بدون پیوند درست و راستین با آینده ثمری نمی توانست داشته باشد، رفیق چکیده و عصاره جوهر سیاست پرولتری یعنی تعرض را عمیقا و دقیقا درک کرده بود. از این زاویه ایستائی و در خود فرو رفتن "سازمان" و چشم به آینده نداشتن آنرا پوسیدن و مرگش تشخیص داد. هشدار داد، استدلال کرد، فریاد برآورد اما دم گرم انقلابی در مغز سربی و سرد فرصت طلبان مسلط بر "سازمان" موثر نیفتاد. بحکم ضرورت، چریک فدائی برای نجات مشی و اعتبار فدائی، برای استوار ماندن تنها راه درست رهائی خلقها بار دیگر از صفر آغاز کرد، بی شک نقطه قوت و قدرت عظیم رفیق در همینجا نهفته است:

در دریای انقلاب قاطعانه به پیش رفتن، در بپاکردن توفان پیکار توده ها تلاش کردن و در اینراه سرازیا نشناختن، از مصائب نهراسیدن و در یک کلام روحیه فدائی را جلوه گر ساختن، اینست قدرت واقعی در شروع از هیچ. این آخرین باری بود که رفیق در جریان قیام به میهن بازگشت ولی اولین بار نبود. در طی فعالیت انقلابی بارها درجهت انجام وظایف مبارزاتی به میهن رفت و آمد می کرد. در شهریور ماه 52 هنگامی که از یک ماموریت از مرزهای جنوبی بهمراهی رفیق شهید ایرج سپهری به میهن باز می گشت در قبرستان آبادان مورد شناسائی عناصر دشمن قرار گرفت. رفقا بعداز کشتن مزدوری که قصد دستگیری آنها را داشت و با مصادره یک اتومبیل ژیان توانستند از منطقه دور شوند، اما مزدوران ژاندارمری دشمن که در جریان واقعه قرار گرفته بودند راه را بر آنها بستند. رفقا هنگامی که به راه بندان رسیدند بدون اینکه از سرعت خود بکاهند به راه بندان زدند و در مقابل چشمان وحشت زده مزدوران این محاصره را با حالت جنگ و گریز درهم شکستند و هنگامی که بداخل شهر آبادان رسیدند با یک دسته دیگر از مزدوران روبرو شدند که بر سر راه آنها کمین کرده بودند. همچنان که در حال جنگ و گریز بودند مهمات خود را تقسیم کردند و قرار بعدی را گذاشتند و برای آنکه نیروهای دشمن را پراکنده سازند تصمیم گرفتند هرکدام از یک طرف ضمن تهاجم و دفاع محاصره جدید را نیز پشت سر بگذارند. رفیق ایرج سپهری همچنان که می دانیم بعلت مریضی و گرما زدگی نتوانسته بود از مسیر ویژه خود بسرعت عبور کند و در نتیجه مجبور به درگیری شد که تا آخرین گلوله خود با دشمنان جنگید و آخرین نارنجک خود را در میان خود و دسته ای از مزدوران شاه منفجر کرد و شهید شد. (راهش پایدار). دسته ای دیگر از مزدوران که رفیق مسعود را تعقیب می کردند با دیدن جسارت و قدرت مانور رفیق و تیراندازی های بی موقع وی از تعقیب کردن خودداری کرده و عقب نشینی کردند، رفیق در حالی که تنها چندگلوله در سلاحش باقی مانده بود و سنگی را مانند نارنجک در دست گرفته بود و مزدوران را گاه گاه با آن می ترساند همچنان به دویدن پرداخت تا وقتی که متوجه شد دیگر کسی او را تعقیب نمی کند. در این زمان به نقطه ای نزدیک بهمنشیر رسید که محل زندگی زحمتکشان فقیر است او هنگام فرار از رادیوی دشمن شنیده بود که مزدوران مشخصات و نشانی لباس "خرابکار متواری" را می دهند بهمین دلیل فورا خود را به رودخانه زد و به یک کپر زحمتکش عرب رفت و از او خواست لباسهای خیس او را بگیرد و یک پیراهن و شلوار خشک به او بدهد. کپرنشین زحمتکش با آنکه صدای تیراندازی را شنیده بود، همچنان که حیرت زده به سر و وضع رفیق نگاه می کرد هویتش را سوال کرد. رفیق گفت که چریک فدائی خلق است و بخاطر زحمتکشان می جنگد. مرد زحمتکش چای و نان و لباس به او داد و پس از ساعتی به همراه وی از راهی دور از دسترس پلیس شاه وارد مرکز شهر شد و بعداز تهیه لباس مناسب و تغییر قیافه در حالی که خبر شهادت رفیق ایرج سپهری وجودش را آکنده ازخشم و کینه بدشمن کرده بود برای ادامه راه او و با

عزمی استوارتر از پیش، از این نبرد قهرمانانه به سلامت جست. رفیق مسعود از هر فرصتی هرچند کوچک و از هر امکانی هرچند محدود بخوبی درجهت گسترش دامنه و عمق مبارزه مسلحانه سود می جست و با آگاهی به ستمی که بر خلقهای زحمتکش ایران می رفت بر ضرورت یک پارچگی نیروهای مبارزاتی زحمتکشان سراسر ایران عمیقاً معتقد بود و گام برمی داشت بطوری که با رهنمودهای عملی و فکری رفیق بسیاری از فرزندان زحمتکشان خلق عرب به مبارزه پیوستند و بصورت محفل - گروههای انقلابی در آمدند و در خدمت جنبش انقلابی خلقهای ایران به شکل موثری حرکت نمودند. نمونه این جریانات گروهی بود که بعدها با نام نشریه ای "النضال" مرکز ثقل حرکات انقلابی جنبش خلق عرب را در برهه قیام تشکیل دادند.

رفیق کبیر محمد حرمتی پور (مسعود) از رهبران و بنیانگذاران جریان چریکهای فدائی خلق ایران بود. رابطه میان او و سایر رفقا در یک کلام تجسم رابطه میان رفقا و سازمان بود. این امر را تمامی رفقائی که در کردستان و جنگل با رفیق همراه بودند با تمام وجود خود حس کردند. رفیق بعد از شکل گیری مجدد جریان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام به سرپرستی تیمی برای بررسی وضعیت سیاسی و مبارزاتی کردستان عازم منطقه شد. از آن پس در جنبش اول و دوم خلق رزمنده کرد، نماینده و رهبر چریکها در کردستان بود. کاک مسعود را اغلب رهبران جریانات سیاسی و پیشمرگان قدیمی جنبش انقلابی خلق کرد بخوبی می شناسند. کاک مسعود مدتی را در پایگاه آموزشی کومله (گورامر) به تعلیم پیشمرگه های کومله پرداخت و پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر حرکت مستقل، شاخه کردستان چریکهای فدائی خلق را پایه ریزی کرد. در جریان جنگ سنندج با شرکت مستقیم خود به سازماندهی مبارزات توده ها پرداخت و در میان بنکه ها محبوبیتی بزرگ کسب نمود. در ابتدای جنگ مهاباد فرماندهی گروهی از چریکها را بعهده داشت. کاک مسعود را می بینیم که با قامتی استوار در مقابل روشها و تفکرات انحرافی جریانات دیگر نسبت به مبارزه خلق کرد ایستادگی می کند. از عقب نشینی های بی موقع، از عدم تعرض لازم و عدم آینده نگری درباره جنبش خلق کرد سخت خشمگین است اما با متانت و شوق فراوان به توضیح و تشریح مسائل می پردازد، کاک مسعود را در پایگاه آموزشی چریکها در سردشت می بینیم که همچون پدری مهربان، استادی قاطع تجربیات و مهارتهای انقلابی و مبارزاتی خود را به چریکهای آینده تعلیم می دهد. از زاویه مبارزه درون تشکیلاتی رفیق مسعود مظهر جنگندگی با انحرافات و نواقص بود. با قاطعیت، با برخوردهای اصولی اما منعطف و وحدت جویانه به حلقه اصلی مشکلات و نارسائیهها دست می گذاشت و سازمان را همچون مردمک چشم خود محافظت می کرد و در رشد سازمان، رشد جنبش را می دید و با رشد جنبش تحرک سازمان را می جست. درک اصولی و درست گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه شمال را به کنگره ارائه نمود که با قاطع کنگره سازمان روبرو گشت. از آن پس انرژی بیکران، قدرت سازماندهی و توانائی رهبری رفیق در این جهت کانالیزه گردید. بعد از اینکه بدلائیل مختلف جریان انشعاب در سازمان پیش آمد رفیق مسعود در روز دوم شهریور ماه 60 در راس اولین دسته از چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائیبخش خلقهای ایران) بعنوان فرمانده ستون چریکی قدم در اعماق جنگلهای مازندران نهاد، جائی که آرزوی چندین ساله خود و جنبش را در آن می دید. در پایگاه تجمع اولیه چریکها در جنگل زندگی سخت چریکی، راه و رسم جنگ چریکی، تطابق با شرایط سخت طبیعی و تحمل کوله کشی ها و کم غذایی را به همزمان چریک می آموخت. در راه پیمائی های طولانی و مداوم، در جدال با موانع، و بالاخره در حرکات ریز و درشت همچون قلب فروزان "دانگو" مشعل روشنائی بخش راههای پرپیچ و خم جنگ چریکی بود. چشم انداز آینده را برای چریکها و سرانجام راه رهائی زحمتکشان را ترسیم می کرد. رفیق کبیر محمد حرمتی پور شایسته آنست که "چریک فدائی" زیننده نام او باشد. در شرایطی که بنظر می رسید انرژی و توان گروه به "پایان خود" نزدیک می شود تازه انرژی و توان رفیق مسعود همچون

منبعی پایان ناپذیر ظاهر می شد و سراسر وجود چریکهای هم‌رزم را فرا می گرفت و نیروی محرکه ای ایجاد می کرد که ادامه حرکت را تضمین می نمود. در شرایطی که مشکلات و موانع اختلال در پیشرفت کار ایجاد می کرد راهگشایی عملی و اقدام بموقع رفیق روح تازه ای در کالبد ستون چریکی می دمید و آنها را قادر به انجام هرکاری می کرد. همه هم رزمانش جریان عبور از رودخانه خروشان دامنه کوه "ترز" را بیاد دارند که در هوای سرد و برفی زمستان رفیق اقدام به عبور از آن نمود تا راه را برای ستون چریکی بگشاید اما رفقای دیگر مانع اینکار شدند و باشور و هیجان در پی قطع درختها و ایجاد پل برآمدند. بدین گونه چریک خلق باسکون و درماندگی که خلاف رویه و روحیه چریک است مبارزه می نمود و عملاً طرق غلبه بر موانع را بدیگران می آموخت. در شرایطی که تحرک مداوم و کم غذائی مستمر بطور سیستماتیک ستون چریکی را فرسوده می ساخت رفیق باشیوه های گوناگون که فقط نوادر رهبران چریکی قادر با انجام آنند روح تحرک را در جمع برمی انگیخت. ایمان رفیق مسعود به پیروزی محتوم راهمان (مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک) و تجربه عملی اش چشمه جوشان چنین جلوه هائی بود.

چریک خلق سلسله عملیات حمله و تسخیر رادیو تلویزیون مازندران (سوردار) - جاده هراز (ضربه به ایستگاه کرسنگ) - حمله و تسخیر مقر بسیج و سپاه شهر شیرگاه و راه بندان اتوبان ساری - قائم شهر را طراحی و رهبری نمود. ده سال مبارزه مسلحانه در شهر و کوه با رژیمهای مزدوری چون شاه و خمینی رفیق را در شمار یکی از برجسته ترین کادرها و رهبران جنبش مسلحانه قرار می دهد. در طی هفت ماه زندگی در شرایط سخت و پراتیک پیچیده جنگل (از 2 شهریور 60 تا 4 فروردین 61) با اراده پولادین، کینه ای عمیق به دشمن و امیدی سرشار از آرزوی رهائی ستمکشان از سلطه امپریالیسم تجسم والائی از سیمای انسان طراز نوین را عملاً در جمع هم‌رزمان به نمایش گذاشت. او مظهر اعتماد رفیقانه، صداقت کمونیستی و منش فدائی بود. این ویژگیها او را تا اعماق وجود رفقائی که با او هم سنگر بودند و از نزدیک زندگی می کردند جای می داد. همیشه می آموخت، در همان نقطه ای که فکر می کنید که پایان کار نزدیک است دقیقاً در همان نقطه باید با قاطعیت و برش انقلابی حلقه اصلی معضل را چه در مورد سازماندهی باشد یا مسئله ای دیگر بازشناسید و چگونگی جهش از آن وضعیت موجود را بیابید، و خود مظهر مادی چنین شیوه ای بود.

آخرین نبرد:

تاریخ چنین خواست که رفیق حرمتی پور چهلمین سالگرد تولد خود یعنی روز 4 فروردین را در جنگلهای مازندران باخون خود جشن بگیرد. او در این نبرد آنچنان حماسه ای آفرید که حتی مزدوران جمهوری اسلامی نتوانستند با تحسین از او یاد نکنند و خود، جریان این جنگ خونین و نابرابر را همه جا بازگو کردند. او به همراه چهارتن از هم‌زمانش در روز 4 فروردین 61 ساعت یک بعدازظهر، در پایگاه موقت خویش به محاصره بیش از سیصد تن از سپاه پاسداران، بسیج، کلاه سبز ارتش یعنی مزدوران رنگارنگ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی درآمد. این محاصره در شرایطی صورت گرفت که یک واحد چریکی برای عملیات در اتوبان ساری - قائم شهر از پایگاه دور شده بود و تعدادی از رفقا نیز به ماموریت های دیگر رفته بودند. رفیق حرمتی پور در ضمن درگیری بخشی از اسناد سازمانی را از بین برد و به رفیق جواد رجبی ماموریت داد تا به دیگر

رفقائی که برای عملیات رفته بودند بپیوند و مانع بازگشت آنها به پایگاه گردد. او حتی در سخت ترین شرایط جنگ نیز سازمان و رفقای خود را فراموش نکرد. سرانجام در این نبرد حماسی، پنج چریک فدائی: رفیق محمد حرمتی پور(مسعود)، رفیق عبدالرسول عابدی(رضا)، اسد رفیعیان(جلیل)، رفیق جواد رجبی(فرشاد) و رفیق حسن عطاریان با نارنجکهای خویش به شهادت رسیدند و صفحه ای دیگر به تاریخ پرافتخار "سازمان" چریکهای فدائی خلق ایران" افزودند. خون سرخشان جنگل سبز "خی پوست" شیرگاه را ارغوانی ساخت. پیکر رفقای شهید جنگل بوسیله مزدوران جمهوری اسلامی در "مجاور محله" قائم شهر، محله زحمتکشان مبارز، به خاک سپرده شد. خبر شهادت رفیق حرمتی پور، چریک فدائی خلق و یاور و همسنگر خلق فلسطین و ظفار، تمام انقلابیونی را که او را می شناختند متاثر ساخت. ما می توانیم هم امروز به رفیقی که با شنیدن خبر شهادت او پرسیده بود: " آیا پرولتاریا روزی خواهد فهمید که در راه رهائی خویش چه فرزندانی را از دست داده است؟" پاسخ دهیم: آری ما مطمئنیم که تاریخ هیچگاه پیگیری و عزم انقلابی رفیق مسعود را فراموش نخواهد کرد. یادش گرامی و راهش پایدار باد!

جاودان باد یاد چریک فدائی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی پور!

جاودانه باد یاد شهدای جنگل!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائیبخش خلقهای ایران)

جاودانه باد یاد شهدای جنگل ۱